

نامهء سر گشادهء تهنیت

به جلالتمآب رئیس جمهور ایالات متحدهء امریکا : « بارک اوباما »!

جلوس پر مسؤلیت و سهمگین شمارا به مقام فرد اول سیاسی جهان امروز ، زعیم بزرگ امپراتوری ایالات متحدهء امریکا ، منجمله قیم و مسؤل خوب و بد سرنوشت میهن بلازده ولی سرشار از آموزش من ؛ با **تفاؤل اوپتمیستی** ؛ تبریک و تهنیت میگویم و به خیر عامهء مردمان امریکا و عامهء جهان بشری نیک گام و نیک فرجام آرزو میکنم .

جلالتمآب رئیس جمهور !

اینکه تا چه اندازه توجه دارید ؛ نمیدانم . ولی **تاریخ جهان** با اینکه **باز دولت** را درین فرصت ویژه بر شانه های شما گذاشته بالوسیله هم برای شخص شما و هم برای تمام بشریت **پیام تازه ای** دارد .

راستی می باید پرسش نخست این باشد که من کیستم و چیستم تا بر حریم پُر صولت شما چنین گستاخی نمایم ؟

از آنجا که اساطیر مقدس در گذشته خیلی از پرابلم بشر را تسهیل میکردند است ؛ تمنا می کنم بپذیرید که درین **معادله طئی** یک تمثیل اسطوره ای شما جانشین **حضرت سلیمان** هستید و من یکی از ریز ترین مورچه گان روی زمین .

اگر این معادله را پذیرفتید خیلی بر من منت می گذارید ؛ چون در مقام **مورچه** بسیار راحت و آزاد میتوانم با شما سخن بگویم . قبل از همه به این دلیل که مورچه ناگزیر نیست ادا های **دیپلماتیک** در آورد و با زبان **دیپلماتیک** سخن بگوید . وانگهی در این مقام از تمامی مترسک ها و عروسک ها و ربوت ها و سگ های ملوس و شکاری و جنگی و استخباراتی و کشفیاتی... شما و سیستم و نظام شما استقلال غرور انگیزی پیدا میکنم .

وای !

در اطراف و اکناف شما که **جز دیپلمات ها** - آنهم ورزیده ترین و ماهر ترین شان - دیگر کس نخواهد بود ! با آنها چه خاکی به سر کنم ؟

چه بسا که آنان حتی نخواهند گذاشت کوچکترین حرفی از من به شما برسد ؛ عمدتاً به همان دلیل که این حرف ها **دیپلماتیک** نیست !؟

به هر حال ؛ شاید این ؛ مشکل من نیست ؛ مشکل تاریخ و بشریت است !

این مشکل از آنجا آمده که بیچاره اجداد « هومو ساپین»ی ما در گيرو دار **تنازع بقا** ناگزير شده اند از راه دزدی و غارت و کشتن و بستن و به زنجير کشیدن و قصابی کردن و خوردن هموعان و حتی فرزندان خود نیز ؛ به سیر کردن و زنده نگهداشتن خود و بقای نسل خود تلاش بورزند ؛ در حالیکه در قرار داد های اخلاقی و اجتماعی و وجدانی شان این موارد حرام و پلید و ننگین بوده است . آنان ؛ هم نمیتوانستند از همچو جرایم زشت و کریه دست بردارند و هم نمیتوانستند **خجالت** نکشند و احساس **گناه** و **عذاب وجدان** نکنند . بدین علت طی هزاران سال ناگزير **شقی سوم** را اختراع کردند و تکامل بخشیدند . شقی حاوی این علم و هنر ظریف که نه تنها بتوانند از اعتراف به گناه ها و جنایات و فریبکاری ها و مظالم ارتکاب شده و پلان کرده خود اجتناب نمایند بلکه آنقدر هنرمند و کارگشته شوند که حتی اثری در سیما و حرکات و وجنات شان هم بروز نکند .

بدین دلیل آیت مقدسی هم ساختند ؛ خود قبول کردند و بر دیگران نیز قبولاندند که :

« خداوند **زبان** را برای آن نداده که اسرار و اندرونی هایت را بیان کنی بلکه بدان سبب بخشیده که آن ها (جرایم و مقاصد مجرمانه ات) را توسط آن پنهان بداری ! »

جناب رئیس جمهور !

دیپلوماسی همین بود و همین هست و من هم چیز یا کسی هستم که این و سایر حقایق غالباً ناشنیده برای شما را - با قبول عواقب آن - فریاد می کنم . و شما هم به گمانم توسط **زمان** و **تاریخ** و **تجربه بشری** در موقفی قرار داده شده اید که احتمالاً می باید با این حقایق روبرو شوید .

تصادفاً این نخستین نامه من به زعمای ایالات متحده امریکا و جهان هم نیست .

از جمله ۶ سال پیش از طریق نشریه « طلوع افغانستان » متنی را زیر عنوان « نامه سرگشاده روشنفکران ، ملیون و دموکرات های افغانستان » عنوانی تک تک سران اول جهان اشاعه داده و سزای آنرا از طرف لاشخواران ۹ و ۱۱ سپتامبر (فجایع پنجشیر افغانستان و مرکز تجارت جهانی در نیویارک) دیده بودم .

چون با تمام خامی و کم دانشی و کم اطلاعی خود مشاهده میکردم که ابرقدرت معظم دنیا در وطن من مانند **طفل عاقبت نیاندیشی در دیار نادیده و ناشناخته** گام بر میدارد ؛ مزیداً و اینبار به تنهایی « از امپراتوری ارقام تا امپراتوری اندیشه و عاطفه - نامه سرگشاده به زعمای مردم امریکا » را در روزنامه پرتیراژ کابل : « **اراده** » انتشار دادم ؛ ولی سفارت فخمه شما آنرا « پوری نصور » هم نکرد .

(در شماره های 44 - 45 - 46 - 47 - 48 (اراده) نشریه مرکز نشراتی افغان درکابل مورخ 4 تا 9 حوت 1382 هجری شمسی برابر با ۲۳ - ۲۸ February ۲۰۰۴ عیسوی)

گفتم : به تنهایی ؛ چون دیگر ؛ روشنفکران افغانستان نمی خواستند « گوانتنامو » ... بروند و لذا امضای خود را از گذاشتن در پای آن دریغ داشتند !

ولی سفارت شما که عالیترین مؤسسه دیپلماتیک بود ؛ حسب **حکمت دیپلوماسی** نباید هم به آن اعتنا میکرد . کی بیکار است که به سخن هر دیوانه ای وقت خود را تلف و مغز خود را خراب کند . مگر سفیر و دیپلمات ابر قدرت جهان بودن ؛ خودش به معنای « **عقل کل** » جهان بودن نیست ؟؟

ذات و مقامی که کم از کم در سال (۳۶۵ روزی) نباید مینوی غذایی و آرایش دسترخوانش تکرار شود و طبیبانی با عالیترین تخصص ها سلول سلول جسم مبارکش را ثانیه به ثانیه مراقبت و مواظبت میکنند !

در جهانی که **آدم بودن** مساوی است به آنچه در جیب و در بانک و در مستغلات و در بورس و در **دسترخوان** ... داری و نه به آنچه که در مغز و وجدان داری ؛ حساب پاک است و از محاسبه هم پاک نیست .

راستی کدام محاسبه ؟!

مگر حسب وحی بر سوپرپیامبر فوکویاما « پایان تاریخ » فرا نرسیده و دفتر افکار و اعمال بسته نشده است؟ چنانکه برای مسلمین سنی در قرن ۱۱ میلادی **اجتهاد** پایان یافته و دروازه های اندیشه و تفکر برای عالم هستی بسته شده بود و دیگر **زمان** نتوانست حتی قدمی هم اینان را با خودش حرکت دهد.

به هر حال؛ پیشنهاد جنون آمیز من در نامهء اخیرالذکر آن بود که حالا که هرچه شد؛ شد؛ **افغانستان ماند و امریکا** و مؤتلفانش؛ ولی لطف کنید در کنار میلیارد ها دالر خرج عسکر و لشکر کردن و خون دادن و کشته دادن؛ یک نهاد تحقیقاتی برای **شناخت** جامعه و سرزمین منحصر به فرد افغانستان با شرکت دانشمندان و محققان توانای امریکایی و اروپایی و افغانی ترجیحاً در کابل دایر بفرمائید تا تاکتیک ها و استراتیژی ها و سیاست های خورد و کلان و اعمال و اخلاق تان در این دیار با **شناخت و تحلیل و محاسبات متداوم** همراه گردد و همه چیز به مشتی دزد و باندیت و لاشخوار که پی طیارات شما میدوند تا کجا افغان ها شکار شوند که طعمه ای بر منقار و چنگال آنان بیافتد؛ گذاشته نشود.

آقای رئیس جمهور!

جنون تحمل ناپذیری بود؛ نه؟! توجه و اعتنا به چنین بلاهت ها کجا در شأن ابر قدرتی مانند ایالات متحدهء امریکا و در مجموع « دنیای آزاد » است؟! در آنصورت آیا کسی به جناب جلالتمآب رئیس جمهور بوش - زبر دست ترین آموزگار من و همهء بشریت - تحفهء تاریخی و شاید تمام کایناتی و ابدالدهری « **لنگه کفش ها** » را هدیه میکرد و شرافت « **یا کلب!** » برایش می بخشود؟! در آن صورت آیا نظم و نظام آفریدهء نمایندگان صاحب نبوغ مادر زاد آن ابرقدرت و انتلافیون و « ملل متحد »ش در افغانستان به اینهمه شکوه و جلال امروزین می رسید و قبلهء « مقدس » آمال و حاجات اتباع جمهوری اسلامی افغانستان و مایهء حسرت و غبطهء زمینیان و مریخیان و فرشته گان و جنیان و پریان ... و سند ثبوت عدل الهی و شریعت غرای محمدی بلا استثنا (!) قرار می گرفت؟؟ آیا « القاعده » و « طالبان » می توانستند جورج « بوش » را به جورج **شیر** ارتفاع مقام ببخشایند و عظمت کمال و جمال نظامی و اقتصادی و سیاسی و عقلی و فرهنگی اجاره داران دیروزی « کاخ سفید » را چنین مشعشع به تماشای عالمیان بگذارند!؟

جناب رئیس جمهور!

نمیدانم فرهنگ در تمدن امریکا به چنان پخته گی رسیده که معنای « **باد کشتن و توفان درو کردن** » را بیابد یا نه؟ می ترسم **کشته**ء دیگران را شما **درو** نکنید! بیحد کشته اند و هی کشته می روند! فکر کنید تنها بمباردمان ده ها مراسم عروسی و اجتماعات عادی و سنتی مردم بی گزند و بی شائبه و بیخیر از همه چیز افغانستان و مفاصد و جنایات سرسام آور دم و دستگاه آفریدهء « جهان آزاد » تخم همان مقدار طوفان « کاترینا » و مماثل هارا درین سر زمین نیفشانده است!؟

عالیجناب گرامی!

نمیدانم درک شما و اداره تان از **ساینس** چیست که به طور بی سابقه به آن بها داده و سه تن مشاور در زمینه برگزیده اید . اگر منظور تان **شقوق و تخصص** هاست ؛ فقط سلام مرا بپذیرید و اگر منظورتان **رشد و گسترش و تعمیق بخشیدن دید ساینستفیک بر بشر ، بر کشور ها و بر قاره ها و بر جهان و بر ایکوسیستم و بر اقتصاد و فرهنگ و تاریخ و آینده** آنست ؛ تبریکات مضاعف مرا قبول نمایند .

من در حد یک بشر - معذرت میخوام : در حد یک مورچه ! - به همینجا رسیدم و تدابیر میتودیک بدوی آنرا که چگونه بشریت را به همینجا برسانیم ؛ در حد توانم ؛ یافتم و آنگاه بر موجود مجازی دنیای امروز **ملل متحد و یونیسکو** ندا در دادم که بفرمائید : این هم گز و این هم میدان ! ولی مگر دیپلماسی می گذارد که **نهاد دیپلماتیک همه جهانی** و شاید فرا جهانی ؛ به خواب و هذیان یک دیوانه دهنشین و بی لباس و بی کراوات و بی نزاکت و بی موتر و بی طیاره و بی نان و بی دستر خوان (منجمله در هتل های هفت ستاره) ... و بی تعهد و بی بیع و بهای استخباراتی و جاسوسی اعتنا و (نعوذ بالله) احترام کند ؟
به هر حال - ما مرده و شما زنده ! - دنیای هوموساپینی - اگر ظرفیت های واقعی برایش باقی مانده باشد - از همین سمت و سو ؛ راه بودن و ماندن و تکامل و تعالی خود را پیدا و به « دنیای انسانی » عروج خواهد کرد و بس .

جناب رئیس جمهور من و ما !

بسیار ببخشید !

ناگزیرم یک ملاحظه دیگر را هم خدمت تان به عرض برسانم و آن اینکه : شما از سلف سخت گرامی و بیحد محترم تان جورج دبلیو بوش - برنده جایزه تکرار ناپذیر « **لنگه کفش ها** » ؛ یک رسالت استثنایی به نام « **مبارزه با تروریسم** » را نیز به ارث برده اید .
ملفت هستی که برای اولین بار در تاریخ هستی و جهان و بشریت لازم آمده است تا با یک نوع **عمل و شیوه و طریقه مبارزه** گردد و آنهم مبارزه همه جهانی و همه کایناتی .
اینکه **غایت** چیست ؛ **جنگنده ها** کیانند و **چرایی** اند و **کجایی** اند ؛ نه تنها مطرح نیست ؛ که مطرح کردنش جرم هم هست و سزایی چون انکار « **هلوکاست** » و بدتر از آن دارد !
آری ؛ برای اولین بار باید با **تمثال و سایه** مبارزه کرد ؛ نه با اصل و حقیقت و واقعیت ؛ چرا که اصل و حقیقت و واقعیت ؛ **خود ما** هستیم . ما فقط باید بر سر جهانیان شیره بمالیم تا همه را خر کنیم و در بانگ خران - **از خرهای واقعی معذرت میخوام !** - ؛ تصدیق این را که ما مبارز و آنهم تنها مبارز در عالم هستیم ؛ در یابیم !!!

آقای اوبامای عزیز و عجالتاً معصوم و محبوب !

اگر فراتر از کشور فلکزده خویش بروم ؛ نامه تهنیت به کتاب ماتم مبدل میشود ؛ ناگزیر در همینجا بس میکنم و از صمیم قلب برایتان **عاقبتی به خیر** می خواهم و توفیقات و خوش نامی های بالاتر از بنیانگذاران برده دار و قسماً نژاد پرست امریکای قدیم آرزو دارم .

فرزند ابومسلم ورودکی و مولوی و فردوسی و رابعه و تهمنه...

عالم افتخار - بلخ بامی

۱۵ جنوری ۲۰۰۹ میلاد مسیح

